

تولستوی

بقلم آقای هژیر

یکی از سنخوران مسیحادم که در حلقهٔ داستان سرایان شهیر روس بلطف بیان و فکر دقیق نامور شده و بیوند بلند پروازیهای عالم خیال را با سرشت کوتاه بین بشر بعلاوه مت خواسته **اُونیکلا یویچ تولستوی** است .

تولستوی اوان کودکی را در دهی از ولایت تول پایان برد و فقط گاه-گاه به مسکو و غازان میرفت در ده زندگانی رعایا را دید و کم و کیف آنرا سنجید. چون دو سال در دارالعلم غازان بدرس و بحث گذرانید بدباز آمد و مدت سه سال شخصاً بکشت و زرع پرداخت ، میخواست حال رعایا را ببودی بخشد و تعمیری در سر نوشت آنها بدهد لکن روستائیان تمکین نکردند و سر بیچی آغاز نهادند. تولستوی رنجید و از آنها رو گردانیده هیش و کاه رانی رغبت کرد. لکن چیزی نگذشت که از این حال نیز ملول شد و او طلب خدمت نظام گردیده به قفقاز آمد. در آن موقع معرکهٔ قتال در قفقاز گرم بود زیرا یاغیان کوه گرد قفقاز آرام و قرار نداشتند و سخت اسباب درد سر دولت روس میشدند. تولستوی در زد و خوردها بادشمن روبرو میشد و حتی یکبار چیزی نمانده بود که اسیر دست یاغیان شود، لکن توسن تیز تک از معرکه اش بدر برد و نجاتش داد . با این وضع تولستوی چند سال در قفقاز و قریب در نظام خدمت کرد ولی بعد کناره گرفت و بده بر گشت و در مدرسه ای که در ولایت تول دائر شده بود بتدریس مشغول شد و اصول تازه ای در علم تربیت آورده یک رشته تالیفات گرانها نشر داد که هوش سرشار و هنری انداز در آن نمایان است . پس از چندی تولستوی از تربیت و تعلیم نیز مایوس شده در راه دیانت و اخلاق افتاد و رشته مو عظه و بند را پیش کشید. همواره مردم را بکمال میخواند و بمعرفت

ترغیب میکرد و مانند بیمبری زبان آور به بیان ساده و قلم توانا مایه فساد را می‌ساخت و راه صلاح را می نمود. حقیقت ستائی تولستوی بگوش از باب بی‌مروت دین و دنیا گران آمد دلش را آزر دند و حکم بارتدادش کردند اما او بعشق حقیقت زنده بود و خم برابر و نمی‌آورد. عاقبت از همه کس سر خورد و حتی از خانواده خود نیز گریزان شده جامه سفر پوشید و از دنبال حقیقت روان گردید لکن پیک اجل مهلتش نداد و در یکی از ایستگاه‌های عرض راه به بالینش آمد و بسرای دیگرش فرستاد.

بسیاری از نوشته‌های تولستوی در حیات خود او زبور طبع نیافت و بسیاری نیز در خفا چاپ شد و دست بدست گشت. پس از مرگ تولستوی امپراطور روسیه او را فقط بد که بعضی از تألیفاتش یاد کرد و تصنیفات دیگر او را شایسته فراموشی ابد دانست.

تولستوی در ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ سخت مریض و بستری شد چنانکه امید عافیت او نمی‌رفت. مرکز روحانیت روسیه حکم کرد که در صورت فوت مجلس ترحیم برای او نگیرد و اهل ایمان از سر اخلاص درودی بروان او نفرستند. اما تولستوی در ازای این سخت دلی در همان حال ناخوشی و دست از جان شستنی نامه‌ای به نیکلای دوم امپراطور روسیه نوشته و از جان و دل بجهت امپراطور دلسوزی کرده و بغیرت ملک و مات راهنمائیها نموده و پیشنهادها کرده است. این نامه رو به مرفته از پاک‌بینی و خیر اندیشی ریخته شده و گواه روح خیر تولستوی میباشد.

بهر حال تولستوی که در ۱۸۲۸ مسیحی پا بدائره هستی نهاد با اینکه از دو کس نشان بزرگی داشت بسان مردم و از گون بخت بدام غمازی و عشوه‌گری اندیشه‌های کیمیا نشان در افتاد و عاشقانه دنبال قافله خیال پرستان آسایش بشر بگرفت، نسب مادر را که از دو دمان سلطنت بود ندیده انگاشت و دارائی پدر را که از اجاره ملاکین مملکت بشمار می‌آمد لوح نقش خیال نمود. فتولیان تیول دیانت از او تبری جستند بچیزی نشمر د، سواران پیل افکن نطع